

پس از انشعاب، رابطہ ما کم شد
(آل احمد، حزب تودہ و انشعاب با روایتی متفاوت)

مجلہ یاد آور، گفتگو با

دکتر علی نقی منزوی

مجلہ یاد آور، شہریور، مہر و آبان ۱۳۸۷خ، شمارہ ۳، برگہ ۱۱۱ - ۱۱۳

بہ کوشش

محمد ابراہیم ذاکر

دکتر علی نقی منزوی

- ۱..... پس از انشعاب، رابطه ما کم شد
- ۱..... آل احمد، حزب توده و انشعاب با روایتی متفاوت
- ۱..... چه شد به ایران آمدید؟
- ۴..... شخصیت آسید احمد طالقانی را چطور دیدید؟
- ۵..... شخصیت جلال چگونه بود؟
- ۶..... سکونت در مدرسه سپهسالار
- ۶..... ارتباط با جلال پس از خانه پدری
- ۸..... جلال در حزب توده
- ۹..... بازگشت جلال
- ۱۰..... ارتباط جلال با صاحب الذریعة
- ۱۲..... کتاب نامه
- ۱۲..... نمایه کتاب و مقاله

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

۱

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

آل احمد، حزب توده و انشعاب با روایتی متفاوت

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

«آل احمد، حزب توده و انشعاب با روایتی متفاوت» در گفت‌وگوی
یادآور با دکتر علی نقی منزوی

در گفتگوی نشریه یادآور با دکتر علی نقی منزوی

مجله یادآور، گفتگو با دکتر علی نقی منزوی، سال یکم، شماره ۳، شهریور، مهر و آبان ۱۳۸۷ خ، برگه ۱۱۱ - ۱۱۳



چه شد به ایران آمدید؟

پرسشگر: چه شد که از عراق به ایران آمدید؟ و با جلال آشنا شدید؟

دکتر علی نقی منزوی

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

۲

منزوی: من متولد سامرا هستم که در زمان تولد من دهی بود در کنار دجله، ۱۲۵ کیلومتر دور از بغداد.

پدرم متولد تهران بود و پس از طی مراحل اولیه تحصیلی در ایران، در ۲۲ سالگی به عراق رفت و پس از درک محض اساتید شاخص آن دوره، مانند محدث نوری (د: ۱۳۲۰ق)، آخوند خراسانی، ملا محمدکاظم (د: ۱۳۲۹ق) و حاج میرزا حسین خلیلی تهرانی (۱۳۳۰ - ۱۳۲۶ق) و نوشتن تقریرات درس‌های ایشان، به کاظمین هجرت کرد و در آن جا به تحقیق و تتبع پرداخت و نگارش دائرةالمعارف الذریعة را آغاز کرد. او به خاطر آن که خاطر آسوده و فراغت بیشتری داشته باشد، شهر سامرا را برای سکونت و پرداختن به کارهای پژوهشی خود، انتخاب کرد.

به هر حال من از تولد تا سال ۱۳۱۴ خ در سامراء بزرگ شدم و در آن سال بود که به نجف آمدم. کم‌کم با خانواده‌مان در تهران تماس برقرار کردیم. خانواده و فامیلان در تهران از محاسبی‌ها بودند در سرای امیر واقع در نزدیکی امامزاده زید بازار.



نمایی از کاخ ساسانیان در تیسفون

من علاقمند بودم به ایران بیایم، چون فشار عرب‌ها بر ایرانیان زیاد شده و ما را از عرب‌ها متنفر کرده بو، از بس که که ما در آن جا تحقیر می شدیم، مثلاً یک روز در اتوبوس نشسته بودم و داشتم با نفر بغل دستی خودم فارسی حرف می‌زدم که دیدم یک نفر از سه چهار ردیف جلوتر فریاد زد: این کیست که غیر عربی حرف می‌زند؟

به هر حال این وضعیت ما را وادار می‌کرد که در سال ۱۳۲۰ خ که رضاخان رفت و به اصطلاح آن وقت ما، ایران آزاد شد؛ البته حالا نظرمان جور دیگری است، ولی آن موقع می‌گفتیم ایران از شر رضاشاه آزاد شد، به ایران مهاجرت کنیم. پدر موافق نبود. او از جمله آخوندهایی

دکتر علی نقی منزوی

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

۳

بود که تصمیم گرفته بود به نجف بیاید، در آن جا زندگی کند و همان جا هم از دنیا برود، ولی وقتی دید که اوضاع این جور است، راضی شد که ما به ایران بیاییم.

ما به تهران آمدیم و در این فکر که در تهران چه کسی شناس ماست؟

رفتیم به تیمچه حاجب الدوله، سرای امیر محاسبی، دیدیم یک نفر قوم و خویش ما، یعنی پسرعموی پدر ما آن جاست، اما با ما هم فکر نیست و ما با او هم مسلک نیستیم.

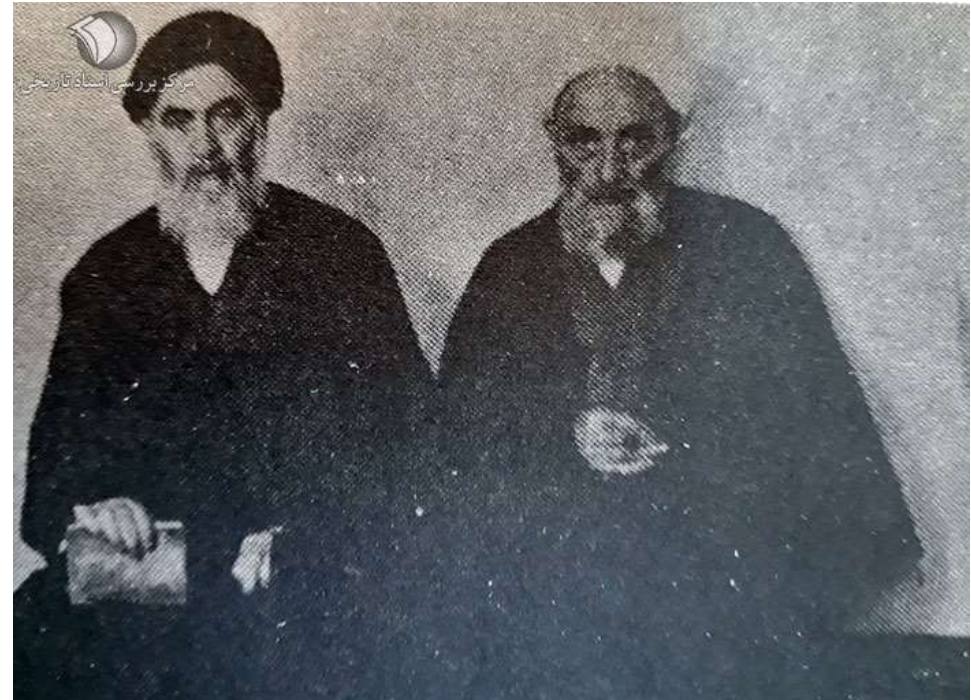
پدرمان می خواست ما را نزد کسی بفرستد که مثل خودش باشد و آن کس هم آسید احمد طالقانی، پدر جلال بود. جلال اینها، پسر عمه ما بودند و پدرشان داماد پدر ما.

ما بر سید احمد طالقانی وارد شدیم و دو سه ماهی در خانه ایشان و در اتاق جلال می خوابیدیم و عملاً، مثل یکی از بچه های آسید احمد شده بودم. همین هم اتاق شدن با جلال باعث شد که با هم ارتباط نزدیک و صمیمی پیدا کنیم.

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

۴

شخصیت آسید احمد طالقانی را چطور دیدید؟



حاج شیخ آقابزرگ تهرانی پدر علی نقی منزوی و آسید احمد طالقانی پدر جلال آل احمد

منزوی: یک آخوند به تمام معنا. او از پدر من هم آخوندتر بود. پدر من چندان به اشتغالات آخوندی نمی پرداخت و یک آدم محقق بود و از علوم بویی برده بود. این جنبه از شخصیتش مورد علاقه من بود و به خاطر همین هم وقتی نجف بودم تا آخرین روزها، پشت سرش نماز می خواندم؛ البته گاهی اوقات دروغکی! ... (بغض می کند)

آسید آجمد آدم خوبی بود و اخلاق نرمی داشت. من چندان تحکم او را ندیدم. برادر جلال آسید تقی هم آدم خوبی بود. او در مدینه از دنیا رفت و پدرش مدعی بود که وهابی ها با قهوه مسمومش کردند؛ البته من هیچ وقت این حرف را جدی نگرفتم.

دکتر علی نقی منزوی

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

۵

آخوندها آدم‌های بدی نیستند، مگر این که کسی ذاتاً بد باشد که این در معاشرت با آن‌ها می‌شود، فهمید. بدبودن ذات کسی ربطی به صنف و قشر ندارد و در همه اقشار می‌شود آدم بد پیدا کرد.

شخصیت جلال چگونه بود؟

پرسشگر: در بدو آشنایی با جلال، شخصیت او را چطور دیدید؟

منزوی: در آن موقع هر دوی ما ضد آخوند شده بودیم. من این افکار را از عراق با خودم آورده بودم، منتهی او در خانه پدرش، ضد آخوند و ضد پدرش شده بود و پدر و مادرش هم این را می‌دانستند، مثل پدر خود ما که می‌دانست همه بچه‌هایش بی‌دین شده‌اند و فقط نگاهمان می‌کرد و ما هم نگاهش می‌کردیم و هر دو طرف می‌دانستیم موضوع از چه قرار است و هیچ کدام هم به روی خودمان نمی‌آوردیم! این قضیه ریشه داشت. وقتی آدم به زور بایست و نماز بخوان، انسان بی‌نماز می‌شود. وقتی در مورد کاری به آدم فشار بیاورند، طبیعتاً ضد آن می‌شود.

به هر حال جلال شرایط خانه پدری را تاب نیاورد و دنبال فرصتی بود که بتواند از آن جا بیرون برود و آخر هم رفت و یک روز ما آمدیم و دیدیم اتاق جلال خالی است.

پرسیدیم: کجا رفته؟

گفتند: خانه گرفته و رفته.

به هر حال من مدتی بعد از جلال در آن اتاق به تنهایی زندگی کردم تا این که به مدرسه سپسالار رفتم و حجره گرفتم و شروع کردم به درس خواندن. در آن دوران ما معقولی و منقولی بودیم.

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

۶

جلال شرایط خانه پدری را تاب
نمی آورد و دنبال فرصتی بود که
بتواند از آنجا بیرون برود و آخر هم
رفت و یک روز ما آمدیم و دیدیم
اتاق جلال خالی است. پرسیدیم:
کجا رفته؟ گفتند: خانه گرفته و
رفته. به هر حال من مدتی بعد از
جلال در آن اتاق به تنهایی زندگی
کردم تا اینکه به مدرسه سپهسالار
رفتم و حجره گرفتم و شروع کردم
به درس خواندن.

سکونت در مدرسه سپهسالار

پرسشگر: شما چه جور آدم ضدّ دین بودید که در مدرسه سپهسالار درس می خواندید؟

منزوی: آن زمان مدرسه سپهسالار، مثل الان نبود و شکل خاصی داشت. تقریباً همه سپهسالاری ها ضدّ دین بودند.

سید نصرالله تقوی، رئیس دیوان تمیز، برای پدرم نوشته بود: بچه های ما بفرست این جا ما می خواهیم یک دانشگاه علوم دینی درست کنیم، یعنی عملاً دانشگاه ضدّ دینی، آزاد و طرفدار روشنفکری. مناسب و شیوه های رفتاری هم که در این دانشگاه وجود داشت، تناسب چندانی با دین نداشت، یعنی زن و مرد قاتی بودند. این ها که با دین نمی سازد. ما آمدیم به مدرسه سپهسالار و با استاد محمد مشکوة آشنا شدیم که جزو استادان معقول و منقول بود.

او یک روز مرا پیش آسید نصرالله تقوی در دیوان تمیز برد و در آن جا با او آشنا کرد.

ارتباط با جلال پس از خانه پدری

پرسشگر: پس از آن که شما و جلال از مدرسه پدری او بیرون آمدید، ارتباطتان به چه شکل ادامه پیدا کرد؟

منزوی: بیشتر در خواندن و تصحیح نوشته هایش. نوشته هایش را می آورد و با هم می خواندیم و من چاشنی کمونیستی حرف هایش را بیشتر می کردم.

دکتر علی نقی منزوی

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

۷



فرزندان شیخ آقابزرگ تهرانی صاحب الذریعة، از چپ: علی نقی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ)، احمد (۱۳۰۴ - ۱۳۹۴ خ)؛ پشت: محمدرضا (۱۳۰۸ - ۱۳۳۱ خ)؛ جلو: محمدتقی (۱۳۱۵ خ - ...)

جلال در آن روزها به افکار ما علاقمند بود. من در عراق عضو حزب کمونیست شده بودم و جلال در این جا هنوز در این وادی‌ها نبود. من موقعی که از عراق آمدم گرایش و انگیزه به کمونیسم را در او بیشتر کردم تا این که در نهایت رفت و به حزب توده پیوست.

دکتر علی نقی
نیم‌سنزوی

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

۸

جلال در حزب توده

پرسشگر: چه چیزی باعث شد که جلال با آن سرعت در حزب رشد کند و در عین حال به همان سرعت هم از حزب زده شود؟
منزوی: من این چیزهایی را که شما می‌گویید در جلال نمی‌بینم. نه سرعت پیشرفتش را در حزب می‌بینم و نه سرعت بیرون آمدنش را.

خلیل ملکی انشعاب کرد و جلال
را کشید و با خودش برد. ما هم
اول به ملکی فحش می‌دادیم، بعد
به جلال که همراهش رفت! از آن
موقع هم تا چند ماه بعد با او قهر
کردم که دیگر موضوع کهنه شد.
البته آشتی کنانی روی نداد، ولی
آن بحث‌ها و حرف‌ها کهنه شده
بودند. به هر حال فهمیدیم که حزب
هم اشکالاتی دارد!

پیشرفتش طبیعی بود، اما علت انشعابش از حزب توده، ملی‌گرایی بود، چون حزب توده ملی‌گرایی نداشت. برای یک آدم کمونیست، ملی‌گرایی در درجه دوم است. آدم کمونیست ملی‌گرایی هم دارد، اما خیلی کم.

انشعاب جلال

پرسشگر: قاعدتاً شما در فکر انشعاب با جلال موافق نبودید؟

منزوی: معلوم است که نبودم. باید دستور بالا را اطاعت می‌کردیم. من خودم را کمونیست‌تر از جلال می‌دانستم. آن وقت‌ها این جووری بود. خلیل ملکی انشعاب کرد و جلال را کشید و با خودش برد. ما هم اول به ملکی فحش می‌دادیم، بعد جلال که همراهش رفت، از آن موقع هم تا چند ماه بعد با او قهر کردم که دیگر موضوع کهنه شد؛ البته آشتی کنانی روی نداد، ولی آن بحث‌ها و حرف‌ها کهنه شده بودند.

دکتر علی نقی منزوی

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

۹

به هر حال فهمیدیم که حزب هم اشکالاتی دارد.

پرسشگر: خدا را شکر که معلوم شد، حزب توده هم اشکالاتی دارد.

منزوی: بله، ولی ما انشعاب را درست نمی‌دانستیم و آن را خیانت تلقی می‌کردیم.

پرسشگر: شما اشاره کردید که جلال به خاطر ملی‌گرایی و مردم‌دوستی از حزب جدا شد، پس چطور می‌شود، کار کسی را

که به خاطر مردم و منافع آن‌ها از حزب بیگانه‌پرست جدا شده بود، خیانت تلقی کرد؟

منزوی: کمونیسم یک اندیشه است. من اگر کمونیسم را قبول داشته باشم، در واقع با جهان کمونیسم ارتباط برقرار می‌کنم.

که حالا پایتختش مسکو است، باشد. من با این نظر که چون حزب توده با مسکو ارتباط دارد، باید در برابر آن شعبه‌ای باز

کنیم، مخالف بودم.

پرسشگر: جلال بعد از انشعاب، چرا به طرف نهضت ملی و به طور مشخص حزب زحمتکشان گرایش پیدا کرد؟

منزوی: من در آن زمان از این گروه‌ها بدم می‌آمد و ارتباطم با جلال طوری بود که جرأت نداشت حرف‌هایش را به من بزند. ما

آن وقت می‌گفتیم این خودخواهی جلال است که از حزب بیرون رفته و علیه حزب مطلب می‌نویسد. ما این را حمل بر

خودپسندی و خودنمایی او می‌کردیم؛ البته من از حزب زحمتکشان خیلی بدم می‌آمد، چون این‌ها داعیه طرفداری از ایران

را داشتند، ولی عملاً ضد ایران بودند.

به هر حال از رفتارهای جلال بعد از انشعاب، چندان سر در نمی‌آوردم. وقتی بعد از چند ماه با هم آشتی کردیم، دیگر حرف

سیاسی و حزبی نمی‌زدیم و از عمه و خاله حرف می‌زدیم و این شد که رابطه‌مان هم کم بود. در زمان مرگش که اساساً با هم

ارتباط نداشتیم و من حتی تا مدت‌ها از مردن جلال هم خبر نداشتم. در آن زمان به خاطر کارهای حزبی تحت تعقیب بودم و

از ایران فرار کردم و خبر مرگ او را هم تا در بیروت بودم، نشنیدم و بعدها قوم و خویش‌ها به من گفتند. حیف هم بود. تأسف

خوردم. استعدادی بود.

بازگشت جلال

پرسشگر: چه شد که جلال به طرف دین برگشت؟

دکتر علی‌نقی منزوی

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

۱۰

منزوی: من این کارهایش را تقیه می دانم. دین داری جلال تظاهر بود و بر خلاف معتقداتش می نوشت.
پرسشگر: چطور وقتی که برای حزب توده می نوشت، موافق معتقداتش بود، اما وقتی خلاف آن ها می نوشت، خلاف معتقداتش بود؟

منزوی: من این جور فکر می کنم به خاطر محیط تظاهر به دین داری می کرد.

ارتباط جلال با صاحب الذریعة

پرسشگر: بگذریم. رابطه جلال با پدر شما چگونه بود؟

منزوی: احترام خانوادگی داشت. در گفتگوهایمان به محقق بودن، پدرم تکیه می کرد، حالا اگر پدرم مذهبی هم بود، باشد. مگر من الآن چه می گویم؟ مگر می شود محقق بودن کسی را به خاطر مذهبی بودنش، انکار کرد؛ یا بالعکس؟ پدرم مذهبی بود، خوب باشد، ما که دگم نیستیم که بگوییم هر کس مذهبی است، بی سواد است؛ یا بد است.

پرسشگر: پدرتان درباره جلال چطور فکر می کرد؟

منزوی: همان فکری که درباره بچه های خودش می کرد.

پرسشگر: کتاب های جلال را خوانده بود؟

منزوی: نه اهل این حرف ها نبود. وقتش را نداشت. کار پُرزحمتی است که آثار کسانی را بخوانی که خلاف تو فکر می کنند و ناچار هم باشی اصلاحشان کنی. آدم یکی دو بار به کسی تذکر می دهد و وقتی می بیند که همان جور می ماند، ادامه نمی دهد.

پرسشگر: پس به هر حال رفاقت نزدیک شما و جلال تا انشعاب جلال از حزب توده ادامه پیدا کرد؟

منزوی: عملاً همین طور است که شما می گویند.

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد

۱۱



راست: دکتر محمدتقی منزوی (۱۳۱۵ خ - ...); دکتر علی نقی منزوی (۱۳۰۲ - ۱۳۸۹ خ); شیخ آقابزرگ تهرانی
منزوی صاحب الذریعة (۱۲۵۵ - ۱۳۴۸ خ); استاد احمد منزوی (۱۳۰۴ - ۱۳۹۴ خ); محمدمهدی بهشتی پور (۱۳۰۹ -
۱۳۸۰ خ) نواده دختری شیخ آقابزرگ.

دکتر علی نقی منزوی

کتابنامه

نمایه کتاب و مقاله

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد (آل احمد، حزب توده و انشعاب با روایتی متفاوت)، گفتگو با دکتر علی نقی منزوی، مجله یادآور، سال یکم، شماره ۳، شهریور، مهر و آبان ۱۳۸۷ خ، برگه ۱۱۱ - ۱۱۳

التقریرات الأصولیة و الفقهیة، آقابزرگ در تاریخ ۱۳۳۸ ق گوید: چندین کتابچه پانویس نشده از درس آموزگارانم در فقه و اصول نوشتم که باید پانویس شوند و نزدیک به یک مجلد است:

تقریرات درس اصول آموزگارش آیت الله آخوند خراسانی؛

تقریرات درس فقه آموزگارش آیت الله آخوند خراسانی؛

تقریرات درس اصول آموزگارش آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی

تقریرات درس فقه آموزگارش آیت الله شیخ الشریعه اصفهانی (نک: ذریعه، ج ۴، ۳۸۳ - ۳۸۴)؛

الذریعة إلى تصانیف الشیعة. شیخ آقابزرگ تهرانی [منزوی] ج ۱ تا ج ۳، نجف، ۱۹۳۵ م / ۱۳۵۵ ق؛ ج ۴ تا ج ۱۲، تهران، از سال ۱۳۲۱ خ تا ۱۳۴۰ خ، به کوشش علینقی منزوی؛ ج ۱۳ و ج ۱۴، نجف، ۱۹۵۹ م تا ۱۹۶۱ م؛ ج ۱۵ تا ۲۲، تهران، ۱۳۴۴ تا ۱۳۵۳ خ، به کوشش احمد منزوی؛ ج ۲۳ تا ج ۲۵، ۱۳۵۴ تا ۱۳۵۷ خ، به کوشش علینقی منزوی؛ ج ۲۶، ذیل اعداد و تنسیق، احمد اشکوری، مشهد، ۱۳۵۸ خ.

پس از انشعاب، رابطه ما کم شد